

ترجمه: مهرا بامیری



دولت آباد (ملایر)

-۴-

در آن دشت وسیع پهناور تمدادی قلاع گلی متعلق به کلانتران و کدخدایان بختیاری در امتداد راه دیده میشد که ما درهای یکی از آنان بنام «مکی آباد» اطراق کردیم، نجف خان کدخدای آن محل به من خوش آمدگفت و ما را بسرفره غذائی که در زیر یک درخت سرسبز تنومندی گسترده بود دعوت کرد و با نان و پنیر و آب دوغ (یک نوع شیر ترش) از من پذیرائی کرد این آب دوغ یک نوع شربتبی است که در تمام ایران رواج دارد و پنیری که در ایران تهیه می شود یک نوع شیردلمه شده یا بهتر بگوییم منجمد شده است. نان مردم این منطقه نیز یکنوع فطیر و ترد و نازک است که روی تابه های آهنی روی آتش برشته می شود.

نجف خان دارای چشمانی درخشان و براق و تقریباً خوش تیپ، جوان و لسی در عین حال بسیار زیرک و با هوش بود، ما با داشتن اسب و الاغ های قبلی دیگر نیازی نبود که در این مورد از فرمان شاه استفاده نمائیم.

ما مسافرت خود را در مناطق کوهستانی ولم یزرع و کم جمعیت بختیاری مجدداً آغاز کردیم هنگام غروب آفتاب به یک قلعه قدیمی که روی تپه مشرف به دهی قرار داشت رسیدیم این قلعه مرا بیاد قلاع سخت و محکمی انداخت که بارونها در قرن وسطی ساخته

بودند و هنوز هم کم و بیش خرابه های آنها در بعضی از نقاط اروپا دیده می شود ؛ این خوانین بختیاری در حقیقت از همان شیوه زندگی و طرز تفکر بارونها پیروی میکنند زیرا همیشه با یکدیگر و همسایگان در زدو خورد و مشغول غارت و چپاول ربه و اموال مسافران و کاروانیان می باشند ، و قتیکه به ده نزدیک شدیم دریاقتیم که ده غیرهسکون و تقریباً خالی از سکنه می باشد ولی قلعه در موقعیت بهتری قرار داشت ، لامحاله سواره با زحمت از سر بالای گذشته وارد قلعه شدیم ، در محوطه قلعه تعدادی افراد مسلح دیده شد که باقیافه های زشت و سیمای وحشیانه خود در گوشه و کنار لمیده بودند.

خان بزودی به ملاقات ما آمد و من خود را يك مسافر عادی معرفی کردم او بگرمی تعارف کرد و يك اطاق در اختیار من گذاشت و خدمه او پذیرائی شایانی از ما کردند و باین ترتیب نیازی نبود که از فرمان شاهی استفاده کنیم .

بختیارها نیز به شیوه تمام صحرا نشینان مردمی میهمان نواز هستند و از میهمانان خود بگرمی پذیرائی می کنند .

خان بمن توصیه کرد که از خورجین ترك بند خود مواظبت نمایم تا آنرا نازدندند امام وردی بيك و علی ، همراهان من سخت هراسناك شدند و من قبل از آنکه بر ختخواب بروم اسلحه خود را بازبین و آماده نمودم تا چنانچه احتمالاً در شب خطری پیش آید بتوانم با آن مقابله نمایم ، آنشب را به آرامی به صبح رسانیدم .

در این موقع چند روزی دچار عارضه تب شدم و همین باعث شد که بسیار ضعیف و ناتوان شوم و بندرت قادر بودم که از معا بر صمصام العبود لرستان که حتی عبور از آن برای چهار پایان و مسافران محلی که بایستی بدقت مواظب خود باشند مسافرت نمایم ، بویژه که من يك مسافر اجنبی و از يك کشور دشمن بیگانه ای بودم .

در اینجا بود که من متوجه شدم دیگر قادر نیستم حتی غذای خود را فراهم نمایم ، لذا تصمیم گرفتم پس از آنکه به اصفهان رسیدم چند روزی معالجه و استراحت نمایم و پس از بهبودی کامل مسافرت خود را دنبال نمایم . چون ماه اوت هنوز تمام نشده هوا تقریباً گرم بود و ما مجبور بودیم که در روز مسافرت نمائیم . تنها اثاثیه من در این مسافرت يك قطعه فرش كوچك بود اما من در چنان وضعی بودم که حتی نمی توانستم از لباسهای کهنه و مندرس نگهداری نمایم غذای من در بین راه عبارت بود از آب دوغ و ماست و پنیر و مقداری میوه .

ما حالا وارد ناحیه فریدن شده بودیم ، قسمت اعظم این منطقه متعلق به محمد - تقی خان رئیس ایل بختیاری است من شب را در قریه ای موسوم به محمد تقی خان که دارای صد و پنجاه خانه وار بود توقف کردم ، ساکنین این ده از کلنی های ارمنی می باشند که ظاهراً از زمان شاه عباس به این منطقه کوچ داده شده اند ، این مردم زبان و مذهب خود را تاکنون حفظ کرده اند این ده در میان انبوهی از درختان گوناگون محصور شده مردم آن نسبتاً مترقی و زنهای آن بدون حجاب و تعدادی را که من دیده ام بسیار جذاب و زیبا بوده اند . یک رشته آب از کوه جاری بود که تمام مزارع اطراف را آبیاری می نموده است . خربزه زیادی در این ده کاشته بودند که محصول آن بسیار عالی و برای فروش به اصفهان و سایر نقاط حمل می گردید ، غیر از خربزه یک نوع شپرد که دارای گلهای معطری بود قسمتی از زمین های زراعتی این منطقه را به خود اختصاص داده بود .

روز بعد شب هنگام به ده « اون » که ساکنین آن همه آرامنه بودند وارد شدیم کسی ما را نپذیرفت وبا زحمت زیاد یک اطاق به دست آوردیم ، خبر ورود یک نفر خارجی در تمام ده منتشر شد و بلافاصله مردم بی کاره دور ما جمع شدند ، حیاط خانه پراز جمعیت گردید و نوبت گرفته بودند که به اطاق وارد شوند و با من ملاقات نمایند ، زنها روی پشت بامها جمع شده بودند حتی از سوراخ بخاری به داخل اطاق نگاه میکردند تا مرا ببینند ، من ناچار شدم که با استفاده از یک تکه چوب آنان را ازدور خود متفرق نمایم ، وقتی که آنان رفتند علی با قمه برهنه بعنوان محافظ جلودر اطاق ایستاد تا از ورود مردم به داخل اطاق جلوگیری نماید . ولی زنها تاپاسی از شب روی بام اطاقها مرا نگاه می کردند .

روز بعد روی جاده همدان و اصفهان به مسافرت خود ادامه دادیم و از اینجا به بعد اغلب اوقات همراه کاروانهایی که به اصفهان می رفتند مسافرت می کردیم و دیگر نیازی به وجود میهماندار نداشتم و به عللی نیز از امام وردی بیگ میهماندار ناراضی بودم چون او پیوسته برای من مزاحمت و تولید دردسر می کرد و در بین راه با اهالی و کدخدایان اجحاف و بد رفتاری می کرد زیرا همیشه تعدادی چهارپا برای حمل مازاد مواد خوراکی که در بین راه جمع آوری کرده بود مطالبه می کرد و از طرفی درحین مسافرت الاغهای حامل محمولات نمی توانستند همراه با اسبهای ما راه پیمایی نمایند ، لامحاله از این طریق مقداری از وقت من تلف می شد .

ناچار با اصرار و پافشاری زیاد فرمان شاه را از او گرفتم و خود به تنهایی به مسافرت ادامه دادم ، او بعد از من يك رأس از الاغهایی را که دزدیده بود به مبلغ ده شلینگ فروخت و به دنبال من حرکت کرد علی نیز سوار یکی از اسبها وی را همراهی می نمود .

ما مدت دو روز از دامنه قلل بزرگ « دولان کوه » گذشتیم و وارد صحرا شدیم در این محل آبادی وجود نداشت و از یکی دو کاروانسرا که خالی از سکنه بود گذشتیم امام وردی بیگ گفت ساکنین این محل به خاطر تعدی و تجاوز بختیاریها متواری شده اند و بسیار مضطرب بود که مبادا در بین راه با دسته ای از اشرار برخورد نمایم ، نزدیک غروب آفتاب به يك قریه کوچک بختیاری وارد شدیم ولی نتوانستیم غذا و غلوفه برای خودمان و چهارپایان تدارک کنیم از دور متوجه قلعه ای شدیم و به طرف آن پیش رانیدیم ، لی بدبختانه غیر از يك مرد رمه دار با دو رأس گاو کسی در آنجا ندیدیم و آن مرد هم نتوانست کمکی به ما بکند . اما گفت در پای کوه بین راه قریه ایست که می توانید ما بحتاج خود را تدارک کنید . هوا تاریک شده بود و ما راهی را که آن مرد نشان داده بود در پیش گرفتیم ولی در راه مصادف با يك رگبار شدید باران شدیم که تقریباً سرتا پای ما را خیس کرده بود . پارس سگها و نور و روشنائی که از فاصله دور دیده می شد نشانه آن بود که به قریه مورد نظر نزدیک شده بودیم پس از آنکه با زحمت زیاد از خندق و با پای پیاده از میان نهر آب عبور کردیم وارد دروازه قلعه مخروبه خان شدیم در میان حیاط چند نفر در کنار شعله های آتشی که افروخته شده نشسته بودند ، ظاهراً اینان تعدادی کفشگر بودند که می خواستند به اصفهان بروند و شب را جهت استراحت در این محل اطراق کرده بودند ، روی آتش يك نوع سوپ (آبگوشت) معطر و اشته آوری به آرامی می جوشید ، راه پیمائی طولانی سواره و خستگی مفرط گرسنگی شدیدی در من به وجود آورده بود که بلادرنگ بدون تعارف بین آنان نشستم و بی آنکه منتظر دعوت باشم با آنان به صرف غذا پرداختم آنها با اینکه مسلمان بودند از حضور من سر سفره غذا ناراحت نشدند و همینکه متوجه لباسهای خیس من شدند و مؤذبانه از من فاصله گرفتند و مرا تنها کنار آتش گذاشتند تا توانستم لباسهای خود را خشک نمایم . روز بعد وارد جلگه وسیعی شدیم که شهر اصفهان در آن واقع شده بود و ما در امتداد شاهراه اصلی همدان و اصفهان پیش می رفتیم . در این موقع دچار تب شدیدی شده بودم و ناچار در يك قریه کوچکی توقف نمودم و پس از بهبودی مجدداً به مسافرت خود ادامه دادم در بین راه باران شدیدی می بارید در آسیابی که در آن حدود بود پناه بردم و بعد از قطع باران سوار اسب شده و راه افتادم ولی خیلی خسته و ناتوان شده بودم شب را در قریه « تیرون » که

يك ده بزرگ و در میان در ختآن سر سبز و تنومند محصور شده بود به سر بردیم و در این محل توانستیم يك اطاق نسبتاً تمیزی که سخت در آن موقع به آن احتیاج داشتیم تهیه نمایم . در این باغها که از تیرون تا اصفهان لاینقطع در امتداد جاده وجود دارد انواع و اقسام میوهجات به دست می آید بویژه خربزه آن که از حیث طعم و مزه در ایران نظیر ندارد از نهرهای آبی که از زردکوه بختیاری سرچشمه می گیرد و همچنین از کانالهای مصنوعی زیرزمینی بنام قنات مشروب می شوند .

اصفهان

عبور و مرور دستجات سواره و پیاده که کالاهای خود را حمل میکردند نشانۀ آن بود که ما به شهر اصفهان نزدیک شده بودیم ولی هیچ علائمی از شهر دیده نمی شد ، زیرا اصفهان در زیر پوششی از درختان سر سبز و تنومند محصور شده بود و ما از میان دیوار باغهای میوه و خربزه گذشتیم و خود را به جلفا که محل سکونت ارانمه می باشد رساندیم .

من برای آقای اوژن بوره فرانسوی که يك مرد محترمی بود نامه ای داشتیم و از طرفی نمی دانستم در کجا يك منزلی جهت اقامت خود تدارک نمایم ، لامحالہ به ایشان مراجعه کردم و تقاضا نمودم که مرا در این مورد راهنمایی کند او با مهربانی مرا پذیرفت و اصرار داشت که در منزل او اقامت نمایم (۱) .

۱ - من بزحمت خود را به جلفای اصفهان رساندم منزل مسیواوژن بوره راسراغ گرفتم چونکه برای او يك سفارش نامه داشتم این شخص يك مرد بسیار خوب فرانسوی است از او خواستم منزلی بمن معرفی کند ایشان با مهربانی تمام تقاضا نمود میهمان خود او باشم و قبول نمایم در آنجا مسیوفلانیدن و مسیو پامول کست نیز منزل داشتند من شخص اخیر را در طاق بستان نیز ملاقات نموده بودم این دو نفر جزء اعضاء سفارت فرانسه بودند که از طرف پادشاه فرانسه اخیراً بایران آمده اند ، اینها فعلاً مشغول نقشه برداری کلیه بناهای معروف قدیمی و جدید بودند ، مسیو بوره با تمام معلومات و محسنات خود يك آدم بسیار مذهبی و متعصب بود و با اشخاص شوخ و نظر باز بهیچوجه آمیزش و مراوده نداشت . بعد از اینکه من قریب دو هفته در منزل او بودم و از مهربانی و میهمان نوازی های او برخوردار میشدم متأسفانه ناچار شدم منزل را ترک کنم و علت آن نیز بقرار ذیل است :

هیئت سفارتی که اخیراً از طرف پادشاه فرانسه بایران آمده بودند (اشاره به آمدن کنت درسی است) در آن مقصودی که داشتند موفقیت حاصل ننمودند و مجبور بودند

آقای ادوارد بورکس تاجر انگلیسی مقیم تبریز که برای انجام پاره‌ای از کارهایش به اصفهان آمده بود وقتی که از ورود من به اصفهان اطلاع پیدا کرد بدیدنم آمد و پیشنهاد کرد که خود را به حاکم اصفهان معرفی نمایم .

منوچهر خان معتمدالدوله که معمولاً او را معتمد می‌گفتند يك شخصیت شناخته شده بود من میل داشتم نامه‌ای را که میرزا آغاسی برای او نوشته به وی تسلیم نمایم و ضمناً از میهماندار « امام‌وردی بیگ » که در بین راه با تمسک به فرمان شاه بامردم بدرفتاری نموده و هنگام ورود به اصفهان مرا تنها گذاشته (یعنی اسب و الاغها را با محمولات خوراکی که باتمسک به فرمان شاه از مردم گرفته بود و با خود آورده بود) نیز شکایت کنم .

با اینکه خیلی ضعیف و ناتوان بودم سوار شدم و در معیت آقای بورکس ازجلفا بطرف شهر یعنی بهمان محلی که فقط مسلمانان می‌توانستند سکونت داشته باشند حرکت کردیم پس از عبور از میان درختان انبوه به محله‌های مسلمان نشین رسیدیم ، انزیمان ساختمانهای مخروبه گلی و کوچه‌های تنگ که پوشیده از خاک و زباله بود گذشتیم و بالاخره وارد محوطه دارالحکومه شدیم ، پس از عبور از يك حیاط وسیع که دارای فواره آب و گلکاری

→
با نهایت یأس و غضب از ایران خارج شوند و این عدم موفقیت میسیون فرانسوی را از تحریکات و دسایس انگلیسها می‌دانستند ، ولی بعقیده من حقیقت امر در این است که آنها گول حسین خان آجودان باشی را خورده بودند . تحمل این نسبت‌ها برای من خیلی ناگوار بود و من از داخل شدن در این موضوعها احتراز داشتم تا اینکه روزی بر حسب معمول در سرشام مسیوفلانندن نقاش معروف فرانسوی از هموطنان ووطن من خیلی بدگوئی نموده و مسیو بوره هم در این بدگوئیها با او هم‌آهنگ شده و کمک می‌کرد ، آنها دولت انگلیس و عمال آن را متهم نمودند که برای موفقیت و استقرار نفوذ خودشان در ایران فرانسویها را مسموم می‌کنند و عملاً آدم کشها را برای کشتن مسیواوتری که عازم تهران بود و مأموریت سیاسی داشت اجیر نمودند . من با نهایت شدت و غضب اتهامات را رد می‌کردم ، در این موقع بعضی عبارات تند و خشن فیما بین ما ردوبدل شد ناچار شدم از منزل مسیو اوژن بوره خارج شوم .

بود بمحلی رسیدیم که میبایستی بحضور حاکم مشرف شویم ، این ساختمان در گذشته دارای شکوه و جلال خاص بوده با رنگها و شیشه‌های عالی تزئین شده ، نظیر آنچه من در دولت آباد (ملایر) دیده بودم .

ملاقات با معتمدالدوله

در این محل ازدحام عجیبی بود ، جمعیت و سربازو فراش ، مردها و زنهایی که برای شکایت به دارالحکومه آمده بودند درهم میلولیدند ، معتمد الدوله در قسمت فوقانی يك اطاق تزئین شده قشنگ در مقابل يك پنجره باز و بزرگ روی يك صندلی جلوس کرده بود و آنهائیکه با او کار داشتند یاوی آنها را بحضور می پذیرفت بایستی تعظیم کنان بطرف او بروند و با آستینهای گشاد و فراخ بلند خود دستها را طبق آداب و رسوم شرقی از جلو مقابل سینه بحالت احترام بهم بچسبانند و با کمال فروتنی جلو او سر و پا بایستند .

در میان حوض وسط دارالحکومه ترکه‌هایی از چوب انار خیسانده بودند تامقصرینی که مورد خشم معتمدالدوله واقع می شوند به چوب و فلک بسته شوند ، در يك گوشه دیگر يك تکه چوب که دو حلقه طناب از وسط آن آویزان شده بود دیده میشد تا پای آن قربانیانی که بایستی مجازات شوند بالا نگهدارد و آنان روی زمین از شدت درد پیچ و تاب بخورند و طلب بخشایش نمایند .

این مجازات وحشیانه در ایران بطرز نفرت انگیزی صورت می گیرد ، اجرای مجازات در حق بزه کاران بستگی بمیزان مجرمیت آنان دارد ، چوب و فلک یکنوع شکنجه ایست که دائماً برای گرفتن اعتراف به آن متوسل می شوند ، تماس ترکه انار با بدن مقصرین بعلت نرمی و انعطاف پذیری يك درد و آزار غیر قابل تحمل بوجود می آورد که گاهی اوقات منجر بمرگ می گردد . در بعضی از اوقات مجازات شده گان مدتی نمی توانند راه بروند و یا گاهی نیز ناخن و انگشتان خود را از دست می دهند ، رجال عالی رتبه ، استناداران حتی نخست وزیران که مورد بی مهری شاه قاجار واقع می شوند گاهی چوب و فلک را تحمل می نمایند . حسین خان که از يك مأموریت مخصوص سفارت از انگلستان و فرانسه مراجعت کرده بود نیز باتهام اختلاس در اموال دوات به چوب و فلک بسته شد .

منوچهر خان معتمد الدوله در يك خانواده مسیحی گرجی بدنیا آمده بود ، در کودکی به اسارت در آمد ووی را بعنوان غلام خریداری کردند و بعد از مسلمان شدن مانند سایر خواجه گان او را مقطوع النسل کرده بودند *

* این ترجمه در جلد دوم کتاب روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف محمود محمود صفحات ۳۷۵ تا ۳۷۶ به نقل از خاطرات لایارد صفحات ۳۰۷ - ۳۲۶ آمده است ، مترجم این خاطرات (نگارنده این سطور) نه تنها این مطالب را در صفحه ۱۱۴ خاطرات لایارد که مربوط به اقامت لایارد در اصفهان و ملاقات وی با آقای اوژن بوره است و ترجمه آن در بالا به نظر خوانندگان گرامی رسیده ندیده است . بلکه در صفحات ۳۰۷ و ۳۲۷ خاطرات لایارد که مورد استناد شادروان محمود محمود بوده است نیز با این مطالب اشاره نشده ، با توجه باینکه لایارد بیش از یکبار از اصفهان دیدن نکرده است دانسته نیست که مرحوم محمود محمود این مطالب را از کدام کتاب لایارد ترجمه کرده است ، جز آنکه بگوئیم اگر لایارد سفر دیگری با اصفهان کرده مترجم این یادداشتها از آن بی اطلاع است ولی لازم بتوضیح است که گفته شود لایارد در ژوئیه ۱۸۴۱ خود را بشوستر رسانید و از معتمد الدوله که هنوز در آن شهر اقامت داشت تقاضا کرد که به او اجازه داده شود تا با محمد تقی خان که در آن اوقات در زندان بسر می برد ملاقات نماید ، ولی معتمد الدوله بسر او خشمگین شده و دستور داد تا در خانه سلیمان خان ارمنی تحت نظر باشد .

بقیه از صفحه ۶۹

باشد منبع از عواطف پدری من برخوردار نخواهید بود . منتظرم بتفصیل و در نهایت فوریت جریان را کمأ و کیفأ برایم بنویسید . قوام .

گفتم بنده اطمینان دارم که حشمتی تا بحال بهیچ مقامی شکایت نکرده است بلا درنگ توضیحی را که برای دادن پاسخ بتلگراف پیشکاری از او خواسته بودند بدستش دادم حشمتی در ذیل آن نوشته بود از طرف من تا کنون بهیچ مقامی شکایت نشده فعلا که تعقیبی ندارم - امضاء حشمتی .

موقعی که نامه را خواند کمی آرام گرفت ولی مرتبأ می گفت خیلی سه پهلو و کش دار است باید فکر دیگری کرد - در جواب گفتم حضر تعالی خوب می دانید که دشمن دارید و دشمن هم آرام نمی گیرد و از هر نقطه ضعفی بهره برداری می کند . باید قبول به فرمائید همان ساعتی که شما با حشمتی روبروسی می کردی خانم حشمتی از مرك شوهرش به دست شما در تلگرافخانه شیون و دادخواهی می کرد يك زن بی سواد که بتمام مقامات رسمی و روزنامه ها رونوشت تلگراف میدهد و برای هر تلگرافی متجاوز از دوست تومان پرداخت می کند بدستور و با پول دیگری است - عجالتأ شما حشمتی را بدون حضور شخص ثالث بخواهید نظر او را استفسار کنید . این پیشنهاد را پسندید و شب در منزلش با حشمتی پس از صرف شام صحبت می کند در آن مجلس حشمتی می نویسد من شکایتی نکرده ام و اگر خانم تلگرافاتی مخا بره کرده است او را مضطرب و نگران کرده بودند .